سخنرانی مسجد مجتهدی - جلسه 9

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ صاحب الهيبه العسكريه والغيبه الالهيه مولانا و سيد نا وامامنا وهادينا بالحق القائم بامره و لعنه الله على اعدائهم ابدالابدين

(و تمت كلمه ربک صدقا و عدلا لامبدل لكلماته و هو السميع العليم) [1]

چون دیشب مصادف با شب شهادت حضرت امام حسن7 بود، من نخواستم ولادت حضرت موسی بن جعفر7 را عرض کرده باشم که یک شب فاصله بشود. بنابر روایات صحیحه، امروز روز ولادت آن حضرت بوده است. دلم می‌خواهد یک مقدمه علمی را برای آقایان محترم طلاب و محصلین عرض کنم که هم متناسب با حادثه امروز، یعنی ولادت حضرت موسی بن جعفر7 باشد و یک حرف علمی اعتقادی هم آقایان یاد گرفته باشند.

خداوند متعال برای تربیت بشر و تعلیم آن‌ها، روی حکمت‌ها و مصلحت‌ها و دلائل عقلی، عده‌ای را معین فرموده که آن‌ها بشر را تعلیم و تربیت بکنند. خود ذات مقدس او اعظم شأنا و اجل قدرا از این است که شخصا مباشر تعلیم و تربیت بشر شود. شاهد آن هم این است:

از روزی که آدم ابوالبشر7 خلق شده است تا الان، خدای متعال با هیچ‌یک از افراد بشر، بغیر از انبیاء و اوصیاء انبیاء، با هیچ‌یک از افراد بشر، شخصا تماس نگرفته است. احکام اسلام، احکام حضرت عیسی7، احکام حضرت موسی7، احکام حضرت ابراهیم7، برو تا آدم ابوالبشر7، همه این احکام و معارف آن، بوسیله انبیاء به بشر رسیده است. خداوند خودش، مستقیم و بلاواسطه با بشر تماس نگرفته است. پس نماز و روزه شما را خدا به شما الهام نکرده است.

در دوران نبوت حضرت عیسی7، خدا با نصاری تماس مستقیم نگرفته که خود او تعلیم کند و احکام را مستقیما بدون پیغمبر، خود خدا حالی مردم نکرده است، هیچ. از ابتدای خلقت آدم تا الان

و تا روز قیامت این‌طوری است. باید وظایف و احکامشان را از انبیاء الهیه و اوصیاء انبیاء بگیرند.

یک نکته‌ای این‌جا به شما بگویم خیلی سربست و در بست است، اگر زنده بودیم باز یک وقتی موفق شدیم و خدمت آقایان محصلین رسیدیم، آن را مفصل می گوییم.

تعلیم خدا را فهمیدید، خدا عاجز نیست از این‌که احکام و وظایف من را به خود من الهام کند، دیگر احتیاجی به پیغمبر نباشد، عاجز نیست، ولی نمی‌کند، و نکرده است و نخواهد کرد. عینا تربیت ما هم مانند تعلیم ما می‌ماند، تربیت ما و پرورش دادن روح و جسم ما، نشو و نمای روح و جسم ما هم مثل تعلیم و تعلم است. همان‌طوری‌که خدا بلاواسطه به ما، احکام ما را نمی‌گوید، وظایف ما را به ما الهام نمی‌کند، با این‌که می‌تواند و عاجز نیست، با این‌که خدا از انبیاء عالم‌تر است، خدا از انبیاء به ما نزدیک‌تر است، خدا از انبیاء مهربان‌تر به ما است، معذلک کله، بوسیله انبیاء ما را به معارف مبدئی، معارف معادی، معارف نفسی، معارف آفاقی و احکام وظایفمان، چه وظیفه انفرادی و چه وظیفه اجتماعی، عالم می‌کند. تربیت ما هم همین‌طور است، رشد و نمای روحی ما هم بوسیله است.

(ا و لم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما) [2] ما برای بشر، حیوانات را بوسیله ایادی خود آفریدیم.

خدا ایادی قدرت دارد، کلیه عوامل طبیعی، ایادی قدرت الهی هستند. کلیه فرشته‌ها و روح، ایادی فعاله خدا هستند، همه کار را بوسیله می کنند، «ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها» [3] .

سربسته و دربسته یک کلمه گفتم،

این زمان بگذار تا وقت دگر

خوب،

خدا یک عده‌ای را برای تربیت خلق، تربیت علمی و تربیت عملی آفریده است، و آن‌ها را معلم و مربی بشر قرار داده است. انبیاء و اوصیاء انبیاء. آن‌هایی که این‌طور هستند بلاشک غیر از ما خواهند بود. طرف مقایسه با ما نیستند.

الان جناب آقای مجتهدی، ادام الله تأئیداته الشریفه، ایشان شب‌ها این‌جا چند جلسه درس دارند، خود ایشان برای بچه‌ها دیگر نمی‌آیند عوامل جرجانی بگویند، یا عوامل منظومه بگویند.

ان و ان کان لیت لکن لعل ناصب اسمند و رافع در خبر

بیایند این‌ها را تعریف کنند،

خیر.

مدرس معین می‌کنند. دسته بندی می‌کند، یک دسته بچه‌هایی که تازه (هو الفتاح العلیم) می‌خوانند، یک دسته آن‌هائی که «اول العلم معرفه الجبار» را می‌خوانند، یک معلم هم برای آن‌ها تعیین می‌کند، یک دسته سیوطی خوان،

مبتدع زید معاصر خبر ان قلت زید عاذر من اعتذر

یک عده را جمع می‌کنند، یک معلم برای آنان معین می‌کند. همین‌طور یک عده مغنی خوان.

طلبه‌ها مغنی را به یک باب و دو باب قناعت نکنید، من خودم طلبه هستم اقلاً از باب اول تا باب چهارم، خوب بخوانید و حاشیه‌های آن را هم خوب بفهمید. عرض کنم حضور مبارک شما، باید ادبیت شما خوب شود.

حالا،

مدرسی که برای آن‌ها معین می‌کنند، مسلماً آن مدرس بایستی از آن‌ها خیلی داناتر باشد، بایستی از آن‌ها پخته‌تر باشد، مدرس باید که اشتباه نکند. اگر اشتباه کند، پنجاه طلبه را به غلط بار می‌آورد. حالا اگر یک معلمی ایشان معین کردند، که آن معلم گاه‌گاهی اشتباه می‌کند، چرت می‌زند غفلت می‌کند، یک حکم از احکام نحو یا صرف یا اشتقاق،

آقای مجتهدی را رها نکنید،

باید شرح نظام را بخوانید، باید علم اشتقاق را بدانید، باید صیغ جموع را که در علم اشتقاق است و سایر مباحث آن را بدانید، من زورم نمی‌رسد ولی شما زورتان می‌رسد، شما فرزندان روحانی ایشان هستید، زور فرزند به پدر خود می‌رسد، اما زور من نمی‌رسد، باید علم اشتقاق را بخوانید،

حالا اگر یک معلمی ایشان معین کنند، که آن معلم گاهی اشتباه کند، یا غلط بفهمد یا غلط بگوید،

خوب،

پدر آن شاگردها در آمده است، همه آن‌ها به اشتباه می‌روند.

هر هنر استاد آن معروف شد جان شاگردش بدو موصوف شد

کلاغ را اگر ما رهنما قرار دادیم، به کجا ما را می‌برد؟

به چاله‌ها ما را می‌اندازد.

باید رهنما و رهبر ما، پخته، کامل، در همان قسمت رهبری و رهنمائی، اشتباه نکند، غلط نکند، بلکه مرهون هوی و هوس و غضب و شهوت نشود. آن مدرسی که با یک بچه غضبناک باشد، درست او را به راه نمی‌کشد، باید همه شاگردها در نظر این مدرس در یک تراز از محبت باشد. معلم نسبت به آن‌ها مهربان، همه را با یک چشم نگاه کند، همه را فرزند خود بداند. آن یکی چون حاج زاده است، بیشتر به او توجه نکند، آن یکی چون کربلائی زاده است و سور کم می دهد، به او اعتناء نکند. حاج زاده، کربلائی زاده، باجی زاده، آخوند زاده، فقیر، غنی، همه آن‌ها بایستی در نظر او یکسان باشند. هرکدام که استعداد بیشتری دارد به او بیشتر علم بیاموزد.

خوب،

آقای مجتهدی برای درس عوامل و هدایه و شرحه،

طلبه‌ها شرحه را بخوانید. اشتباه نکنید. زود پیش رفتن به درد نمی‌خورد، دیر بروید، ولی محکم بروید. جامی را بخوانید، کتاب بسیار خوبی است، سیوطی را که می خوانید، تصحیح و توضیح را مطالعه کنید، آن تقریباً شرح مبسوطی برای اشعار ابن مالک است، این‌ها را بخوانید، یکسال دیرتر بهتر است، پخته می‌شوید، ادیب می‌شوید، هر عبارت عربی را جلوی شما بگذارند، درست می‌خوانید. یک آقازاده‌ای، چند شب پیش، من حدیث سادات را خواندم، از من مطالبه کرد که بگو بنویسم، گفتم برایت می‌نویسم. من از آن آقایانی که در صراط فهم و تفهم هستند، خوشم می‌آید. نوشتم، آوردم، گفتم: اگر خوب خواندی یک جایزه به تو می‌دهم، اگر بد خواندی، از تو سور می‌گیرم، نقره داغت می‌کنم. اتفاقاً خوب خواند، قرار شد یک جایزه‌ای به او بدهم.

باید ادبیت و عربیت شما کامل باشد.

به هر حالت،

آقای مجتهدی وقتی‌که می‌خواهند یک مدرس و معلم برای شما معین کنند، انتخاب می‌کنند آن فردی که داناتر است، آن فردی که مسلط بر تعلیم و آموزش است، آن فردی که اشتباه نمی‌کند، سهو و نسیان ندارد، او را انتخاب می‌کند. درست است یا خیر؟ و باید هم همین‌طور باشد، اگر غیر از این‌طور باشد کار غلطی کرده است.

آن‌وقت خدا مربیانی را که برای بشر می‌خواهد معین کند، که آن‌ها بشر را به تمام درجات آنان، یعنی، از ارسطو، از ابوعلی‌سینا، فارابی، خواجه نصیر طوسی، امثال این بزرگان را باید تربیت کنند تا به پسر پشت کوه کرمانشاه، لرهای پشت کوه کرمانشاه، همه آن‌ها را انبیاء باید تربیت کنند. خدا انبیاء را می‌فرستد برای تعلیم و تربیت ابوعلی‌سینا، رئیس العقلاء، برای تعلیم وتربیت فارابی، استاد دوم کرسی دنیا، برای تعلیم و تربیت عقل حادی عشر و استاد بشر، خواجه نصیر طوسی و امثال این بزرگواران، شیخ طوسی، شیخ مفید، علامه، محقق، شهید، برای تربیت همه آن‌ها می‌فرستد. آن‌وقت خدا مراعات نمی‌کند که این معلم مربی باید کامل باشد، باید اشتباه نکند، باید مطلب لازمی را فراموش نکند، بایستی غفلت نکند، بایستی شهوت و غضب، حاکم بر دستگاه تعلیم و تربیت او نباشد.

این آقا را می‌پسندد، بیشتر سر به سر او بگذارد، آن آقا را نمی‌پسندد کمتر. این برادر زن او است، بیشتر رسیدگی کند، آن دیگری بیگانه است رسیدگی کم کند. در صورتی‌که استعداد آن بیگانه، از برادر زن ایشان بیشتر است. روی محبت‌های طبیعی یا روی غضب‌های طبیعی تبعیض قائل نشود. همه را با یک چشم نگاه کند هرکدام که استعداد آن‌ها بیشتر و لیاقت آنان افزون‌تر باشد، تعلیم او را قوی‌تر و شدیدتر کند.

ایشان رعایت این نکته را می‌کند، آن‌وقت، خدا رعایت این نکته را نکرده است؟

قطعاً انجام داده است. قطعا انبیاء و اوصیاء انبیاء که در رأس تعلیم و تربیت بشر هستند، بایستی معصوم باشند، از خطا، از اشتباه، از کذب، از حب و بغض نفسانی، از هوی و هوس شهوانی و حیوانی، از تمام این‌ها باید مصون، مأمون و معصوم باشد. و الا یک پیغمبر شهوت‌پرست با آدمی که پولدار است، بیشتر سر و کله می‌زند، در صورتی‌که این یک بی‌استعدادی هم هست، و با آن فقیری که فوق العاده استعداد برای تعلم و پرورش یافتن دارد، چون فقیر است، اعتنائی نکند.

این پیغمبر به درد نمی‌خورد، او پیغمبری است که محکوم هوی و هوس است، او پیغمبری است که تابع نفس خود است، این را نمی‌شود متبوع بشر کرد. یا پیغمبری که شهوت او به اختیار خود او نیست. چشم او به زن زیبا می‌افتد، نگاه می‌کند، دنبال او راه می‌افتد، قربان این پیغمبر! آن‌وقت او چطور می‌خواهد بشر را تعلیم و تربیت کند تا بگوید: بر نوامیس مردم تعرض نکنید، خودت چرا می‌کنی؟

باید پیغمبر نسبت به تمام آن‌چه که می‌گوید عامل باشد جدا. اصلاً احتمال خلاف آن‌چه را که می‌گوید، علماً و عملاً در او نباشد.

شما نگاه کنید برای مجتهدی که امام جعفر صادق7 می‌خواهد معین کند. در دوران ائمه، مجتهدین خیلی بودند. زیرا امام جعفر صادق7 در مدینه است، شیعه در بلخ است. آنان که نمی‌توانند تمام وظایف خود را از امام جعفر صادق7 بپرسند، سه پشت می‌گذرد، امام خود را نمی‌دیدند. آن‌وقت چطور می‌شده است؟

ائمه یک دسته ملا برای شهرها معین می‌کردند، که اهالی شهرها از آن ملاها بپرسند و تقلید آن‌ها را به اصطلاح بکنند،

«افیونس بن عبدالرحمن ثقه آخذ عنه معالم دینی، قال: نعم» [4]

«العمری و ابنه ثقتان فما ادیاک فعنی یؤدیان فاسمع لهما و اطعمها» [5]

این‌ها ملاهائی هستند که برای شیعه معین می‌کردند، هرچه آن‌ها گفتند، قول آن‌ها قول ما است. برای ما هم که شیعه امام زمان هستیم همان‌طور ملاهائی معین کرده‌اند، نهایت کلی گفته‌اند،

چه گفته‌اند؟ «من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهویه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه» [6]

هر عمامه گنده ریش درازی که عصا به دست و عبا به دوش و نعلین به پا، که او را مقلد ما قرار نداده‌اند، هر هیکل العلمائی را که مقلد ما قرار نداده‌اند،

گفته‌اند: اولاً بایستی فقیه در دین باشد، قدرت استنباط احکام از کتاب و سنت را داشته باشد، بعد از آن‌که استعداد استنباط احکام از کتاب و سنت داشت، باید نفس او به اختیار خود او باشد، منکوب نفس خود نباشد، هوی و هوس بر او مسلط نباشد که فلانی، حاج آقای پول‌دار است، پیش پای او برخیزید، که حاج آقا بفرمائید بالا، بفرمائید بالا. یک فقیر متدینی را به او اعتنائی نکند چرا که او وجوهات می‌دهد و این نمی‌دهد. این‌طوری نباید باشد. نفس او بر او سوار شده است. او الاغ نفس خود است. آن‌وقت یک الاغ نفس را نمی‌آورند مقتدای عوام کنند و حجة الاسلام کنند و مرجع تقلید کنند.

«اما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه» [7] ، بعد از آن درجات علمی، بایستی او حافظ نفس خود باشد، نفس، او را این‌طرف و آن‌طرف نکشد. به حاج آقا اعتنا کند و این کربلائی را کمتر و آن‌کس که فقیر است اعتنائی نکند. نباید این‌طور باشد.

«حافظا لدینه»، او بایستی مستحفظ دین باشد، بایستی مرزدار دین باشد، بایستی به فکر دین مردم باشد. آقازاده‌ها را بفرستند به آمریکا و اروپا، ایشان مرجع نیستند، ایشان را امام صادق7 معین نفرموده اند. «حافظا لدینه، مخالفا لهویه»،

این‌جا است که وقتی غربال می‌شود درشت‌ها کم می‌مانند، همه از سوراخ در می‌روند باید مخالف هوی و هوس نفسی خود باشد. تنها این کافی نیست که محکوم او نشود، بایستی حاکم بر او باشد، شهوت را بایستی کشته باشد، غضب را باید کشته باشد، «مطیعا لامر مولاه»، مطیع فرمان امام صادق7، امام باقر7 و پیغمبر و ائمه باید باشد.

آن عالمی که این‌طوری باشد، می‌گویند: او در رأس تعلیم احکام دین برای شما است.

هر بزغاله‌ای و لو چهار تا کلمه هم بداند، او را مرجع قرار نداده‌اند، حواستان جمع باشد. وقتی‌که ائمه مرجع احکام ما را تالی‌تلو عصمت می‌کنند و می‌گویند: علاوه بر عدالت که مرتکب کبائر نباشد و مصر بر صغائر نباشد و تارک معاصی باشد، قوه قدسیه، ملکه تقوی در او باشد که تالی‌تلو عصمت بشود. اگر این‌طور شد، آن‌وقت مقلد ما است، آن‌وقت حاکم شرع ما است، هر شلغمی که حاکم شرع نمی‌شود باشد.

ائمه برای پیشوائی ما این‌چنین شرایطی را می‌کنند، آیا خدا برای پیامبران و اوصیاء پیامبران هیچ شرطی قائل نمی‌شود؟

شرایطی که خدا قائل برای پیامبران و اوصیاء پیامبران شده است، صد برابر شرایطی است که ائمه برای پیشوایان و مقلدین ما قائل شده‌اند.

پیغمبر باید هیچ خطا نکند، که اگر خطا کرد، امت را به خطا می‌اندازد. پیغمبر باید به هیچ وجه هوی و هوس نداشته باشد که اگر اندکی، ذره‌ای، به قدر یک ذره هوائی، در او هوی و هوس بود، امت را خراب می‌کند. تعلیم و تربیت امت فاسد می‌شود.

پس ما به این بیان وجدانی و به این برهان متین منطقی ثابت می‌کنیم که انبیاء و همچنین اوصیاء انبیاء که جانشین انبیاء هستند، بایستی هم از خطا و هم از هوی و هوس معصوم باشند.

هر پالان دوزی نمی‌تواند بیاید جای پیغمبر بنشیند. یارو ساعت ساز است، ساعت‌های مچی فرد اعلاء هم می‌سازد و هم اصلاح می‌کند. جانشین ایشان چه کسی باید باشد؟ آن کسی‌که می‌خواهد در مغازه ایشان بنشیند و مشتری‌ها را جواب بدهد، باید یک کسی باشد که او هم ساعت‌سازی را بلد باشد. نعلچی‌گر و آهنگر را که نمی‌آورند جای ساعت‌چی بنشانند، مگر ما می‌خواهیم خر را نعل کنیم؟ ما می‌خواهیم ساعت اصلاح کنیم.

خیاطی که کت و شلوار می‌دوزد و دستی هم، سیصد و چهارصد تومان می‌گیرد و مد امروز هم می‌دوزد که اصلاً به درد شما طلبه‌ها هیچ نمی‌خورد، چه کسی باید جای او بنشیند که مغازه تعطیل نشود؟

یک نفر خیاط مثل خود او. پالون‌دوز را که نمی‌آورند آن‌جا بنشانند، خر را که نمی‌خواهیم پالون کنیم، می‌خواهیم کت و شلوار بدوزیم. جانشین پیغمبر باید علی7 باشد نه ابوبکر وعمر. آن‌ها نعلچی‌گر هستند، پالون‌دوز هستند.

اوصیاء انبیاء هم بایستی مثل انبیاء باشند، معصوم ازخطا و هوی باشند. هم از هوس و هوی و هم از اشتباه و خطا و غفلت، باید معصوم باشند.

حالا،

این یک مقدمه، خوب حالی شما آقازاده‌ها شد چه گفتم؟ خیلی ساده می‌گویم که این آقازاده‌ها هم که نشستند، خدا پیرتان کند ماشاءالله، به قدری مودب، به قدری منظم، این یک مقدمه است.

مقدمه دوم این است:

این نفوس باید تحت نظر مستقیم خود خدا حفظ شود، باید خدا نظر خاصی، بلکه خاص الخاصی به این‌ها داشته باشد که اگر چنان‌که لحظه‌ای آن نظر خاص در این‌ها نباشد، شبهه سقوط آنان از این مقام پیدا می‌شود. باید خدا حفظ کند، «معصوم بعصمه الله» [8] باشند.

بـــی‌عنایات حق و خاصان حق | گر ملک باشد سیاه هستش ورق

باید به عین الله، دائماً مصون و مامون و معصوم بعصمه الله باشند.

باز یک مقدمه دیگر،

رخش می‌باید تن رستم کشد

هر مرکوبی باید متناسب با راکب باشد. سابق‌ها که علماء خر سواری می‌کردند، دو نوع خر سواری می‌کردند، یک خر دو پا را سوار می‌شدند و یک خر چهار پا را. آن خر سواری، خر دو پا، تکان نخورده، سرجای خود باقی است، تا دامنه محشر خر زیاد است، خر سوار باید پیدا بشود تا سوار آن بشود.

خرهای چهارپایی که سوار می‌شدند چند شرط داشت:

شرط اولیه: این جست و خیز نداشته باشد، رام و آرام و ملایم و متین و سر به راهی باشد که آن خرها، خرهای مصری بودند. مصر خرهای عجیب دارد، خرهای درشت، سفید، خیلی آرام، شر و شور آن‌ها خیلی کم است.

چون علما ترسو هستند، یک جست و خیز بکند می‌ترسند. کربلایی علی نقی، بیا جلوی این حمار را بگیر، ترس داریم.

لذا از آن خرهای بندری کرمانی کمتر زیر پای علماء است. زیر پای منبری‌ها فراوان است، زیرا منبری‌ها بایستی خر جست و خیزداری داشته باشند که حداقل در دو ساعت، چهار تا مجلس دارند، به مجالس خود برسند. یک زنجیری هم دست آنان بود، پدر من از آن‌ها داشت. دهه محرم، بعضی اوقات، پدر من بیست و هفت تا منبر می‌رفت. این بایستی یک خری باشد که خیلی بُرا و توانا و رهرو باشد، عر و عور هم بی‌پیر خیلی داشت.

علماء سوار این خرها نمی‌شوند، چون این خرها رکاب درست نمی‌دادند. خرهای دیگر جایی تو را ببرند که تو را جوجه بادمجان بدهند، پول زیاد بدهند. خری که بخواهد پالون کج کند، سوار نمی‌شوند.

اما فلان، صاحب منصب ارتش، یوز باشی، میر باشی، اسم‌های ترکی بود. این لفظها بود، حالا، خیر، جناب سرکار ستوان، سرکار سروان است، جناب تیمسار است زیر پای جناب تیمسار هم حالا همان خرها را می‌آورند؟

آن خر به درد او نمی‌خورد، او یک اسبی چابک، چالاک، سینه فراخ، کمر باریک، گردن دراز، بینی وسیع، می‌خواهد.

سرین و سم و ساق و سینه و کتف و میان او   ستبر و سخت و باریک و فراخ و فربه و لاغر

درترکیب لف و نشر مرتب،

وحی از آسمان می‌آمد اگر امروز چنین اسبی پیدا شود. این چنین اسبی که سمند و جهنده پرنده، از این قله کوه به آن قله کوه پرواز می‌کند، این را زیر پای رستم، فریدون، اسفندیار می‌آوردند. زیر پای حضرت حجه الاسلام که می‌خواهد از خانه خود برای نماز به مسجد برود، آن خر مردنی است دیگر، آن اسب را زیر پای حجه الاسلام نمی‌آورند،

درست است یا خیر؟

بدن، خر است، روح، راکب است، هر روحی یک سنخ بدنی را متقاضی است و تقاضا می‌کند.

بدن علی بن ابیطالب7 یک سنخ دیگری باید باشد، باید متناسب با روح علی7 باشد. علی7 که «هو البکأ بین المحراب لیلا» [9] شب در محراب آن‌قدر گریه کند که در و دیوار را منقلب کند، روز آن‌چنان در میدان بجنگد که عمرو عنتر را بکشد و از میدان به در کند. این یک روح دیگری است، یک بدن دیگری است. روح فرهنگی که باید دائما دقت در مطالب علمی کند، طبیعیات، ریاضیات، الهی، غیر روح مرد سلحشور جنگجوی بیابانی میدانی است.

از نادرشاه افشار نقل می‌کنند، یک مردک مزخرفی بود، یک دهاتی درگزی از اطراف درگز کلات مشهد آمد. از آن کردهای عجیب و غریبی بوده است، قلب او قلب نبوده است، یک تکه آهن بوده است، مغز او، مغز نبوده است، اصلا شیار توی مغز او پیدا نمی‌شود. یک مغز خری بوده است.

می‌گویند: او اگر یک یا دو شبانه روز در جایی می‌ماند، نعره‌ای نمی‌بود، هیاهوی نمی‌بود، نمی‌زدند و نمی‌بردند، این سر و صداها اگر نبود، مرگ او بود. این‌طور مکان‌ها برای او زندان بود. باید یک جائی باشد که مدام هیاهو باشد،

بزنید، جنگ و کوس و شیهه اسب‌ها و قهقه نیزه‌ها و پیام‌های گردان و دلیران، این مکان‌ها برای او مثل حجله عروسی بود. مغز او خرکی بود، شیار نداشت. اما مغز آدم فرهنگی پر از شیار است، از هیاهو هم برکنار است.

مغز شما طلبه‌ها فرهنگی است، شما باید یک گوشه‌ای که آرام باشد، سر و صدا نباشد حتی گربه‌ای میو میو نکند و الا از مطالعه می‌افتید. سگ‌های کوچه هم مثلا عو عو نکنند. صدای لق لق نعلینی هم بلند نباشد. یک محیط آرامی باشد، تا بتوانید دقت کنید و حاشیه ابوطالب را در سیوطی و اشمونی ؟؟؟ 39:25 را در مغنی بتوانید مطالعه کنید و مطالب آن را بفهمید. اما مرد نظامی و

جنگی، دو ساعت به حالت سکوت در اطاق مدرسه شما باشد خفه می‌شود. او باید یک بدن خاصی داشته باشد، شما هم یک بدن خاصی داشته باشید.

این من باب مثال و نمونه بود که به عرض شما رساندم. باید بدن انبیاء و اوصیاء انبیاء هم با بدن دیگران تفاوت داشته باشد. خر مصری لاغر، زیر پای رستم و اسفندیار قرار نمی‌گیرد، یک جولان بدهد، این حیوان می‌میرد. باید بدن من و تو زیر پای روح پیغمبر خاتم حضرت ابوالقاسم محمد9 قرار نمی‌گیرد، نمی‌تواند بار ثقیل نبوت را بکشد، او نمی‌تواند تحمل آن مقام عالی عصمت را بکند. بدن او، یک بدن دیگری است، صورتاً مثل ما است. اگر صورتاً مثل ما نباشد، نه او می‌تواند به ما فیض برساند، نه ما می‌توانیم بهره‌برداری کنیم. باید صورتاً هم‌سنخ باشد.

این کبوتر بازها را دیده‌اید، می‌خواهند کبوترهای هوا را صید کنند، چه کار می‌کنند؟

دانه‌ها، ارزن و برنج را می‌پاشند،

برنج قاتل کبوتر است، اگر بخواهی کبوتر را اسیر خود کنید، دو سه نوبت، برنج به آن‌ها بدهید، دیگر از آن‌جا نمی‌روند. می‌خواهند کبوتر آسمانی را بگیرند، چکار می‌کنند؟

یک کبوتری را می‌آورند و پای او را به دست می‌گیرند. کبوترهای آسمان می‌بینند، یک کبوتری مثل خود آن‌ها آن پائین دارد پرواز می‌کند. می‌فهمند آن نزدیکی‌ها چیزی است به هوای او پائین می‌آیند، پائین می‌آیند، تا می‌رسند جایی که دانه‌ها را می‌بینند. زیرا کبوترباز قدری دانه ارزن یا برنج ریخته است، برنج بهتر است. به هوای این پائین می‌آیند، مشغول خوردن دانه‌ها می‌شوند و به دام کبوترباز می‌افتند. قائده هم همین است.

رو مــــجرد شو مـــجرد را ببین   دیـــــدن هر شئ را شرط است ایــن

نـــوریان مر نـــوریان را طالبند   نــــاریان مـــر نــــاریان را جـاذبند

جاذبه عمومی که نیوتن گفته در فرشته‌ها هم هست، در عالم ارواح هم هست.

ذره ذره کاندر این ارض و سماست   جنس خود را همچو کاه و کهرباست

باید انبیاء سنخ ما بشوند، این همان (انا بشر مثلکم) [10] همه حرف‌ها در همین (یوحی الی) [11] نهفته است.

صورتاً بایستی مثل ما باشند، تا ما بتوانیم از آن‌ها استفاده کنیم، آن‌ها هم بتوانند به ما بهره برسانند.

اما همین صورت است؟

نخیر،

(یوحی الی) [12]

هزار دریا در این قطره (یوحی الی) [13] است. مگر وحی به هر کثیفی هم می‌شود؟ مگر حقایق قدس الهی، به هر پلیدی هم وحی می‌شود؟ پس این‌ها گرچه در صورت مثل ما هستند، اما در معنا چیزهای دیگری هستند.

صورتاً مثل ما هستند که از آن‌ها استفاده کنیم، باطناً هم بدن آنان و هم روح آنان، یک حقیقت و گوهر و جوهر دیگری است. همه این‌ها که این‌جا نشسته‌اید صورتاً مثل هم هستید، اما آیا باطناً هم مثل هم هستید؟

یکی از شما اعلم العلماء است و یکی دیگر اجهل الجهال است.

خوب بله،

این بچه‌ای که این‌جا نشسته است چه می‌فهمد او، نه از نحو و نه از صرف، اشتقاق، نه از معانی و بیان، نه از منطق، نه از اصول، نه از فقه، نه از کلام، نه از تفسیر، سر در می‌آورد. اما شما ماشاءالله دریای علم هستید. صورتا هم همه مثل هم هستید. مردم مثل معدن و کان هستند، معدنی طلا است، و معدن دیگر ذغال است که گاز آن آدم می‌کشد، اما صورتا مثل هم هستند.

حدیث داریم: «الناس معادن کمعادن الذهب والفضه» [14] ، مردم معدن‌ها هستند، صورت ظاهر همه مستوی القامه است.

حــــد انسان بــــه مذهب عـــامه   حــــیوانی است مــــستوی القامه

پیشانی همه بی‌کرک و بی‌مو است، ناخن‌های آن‌ها هم پهن است، دراز نیست.

سه تا مشخصات ما با حیوانات داریم: ناخن‌های ما پهن است، ناخن‌های آن‌ها دراز است، آن‌هایی هم که مانیکور می‌کنند ناخن را مثل خنجر می‌کنند، از این جهت شبیه حیوانات می‌شوند.

پیشانی ما نه کرک دارد و نه موی، حیوانان دیگر یا کرک یا موی دارد.

سه این‌که، ما مستوی القامه و یا قد راست هستیم، آن‌ها یا خم هستند یا خوابیده‌اند.

اما حقیقت آن‌ها یک چیزی دیگری است: آن یکی ابوجهل است، یکی دیگر پیغمبر است. هر دو هم به صورت، مثل هم هستند، آن یکی علی ابن ابیطالب7 است، آن یکی عمر است، هر دو هم به صورت، مثل هم هستند. به صورت، ؟؟؟ 47:22

روح آنان چه مقدار تفاوت دارد، بدن آنان هم به همان اندازه با ابدان دیگر تفاوت دارد و الا تناسب بین روح و بدن آنان نخواهد بود، چون نه آن بدن طاقت آن روح را دارد و نه روح می‌تواند با فعالیت آن بدن کار بکند. بدن مثل آلت است، مثل تیشه نجار است. اگر یک تیشه کُند کهنه پوسیده‌ای باشد، نجار می‌تواند با آن درب درست کند؟

باید تیشه تیز باشد، باید رنده بسیار عالی فنری فرد اعلی باشد تا آن تخته را صاف کند. همین‌طور بدن‌ها مثل تیشه دست استاد می‌مانند. آن استاد نجار صنعت‌گر، یک تکه استخوان را که بدست او نمی‌دهند، به او یک رنده فنری فرنگی فرد اعلی می‌دهند و الا نمی‌تواند کار کند. بدن پیغمبر و ولی پیغمبر هم همین‌طور است.

این از مقدماتی بود که برای شما گفتم که اگر بگویند ابدان ائمه به حسب باطن غیر سنخ ما است، باور کنید. یک بدن اصلی دارند و یک اعراضی آن بدن را گرفته که بدن شبیه بدن ما است. در داخل این ابدان، ابدان نوری آن‌ها است که طینت آن از علیین است، خمیرمایه آن از آب بهشتی است.

حضرت موسی بن جعفر7 فرمودند: جد پدر من، وقتی‌که خواست جد من را به عمل آورد، آبی از بهشت آوردند، نوشید و گفتند: حالا برو نزدیکی کن، قِران سعدین شود، (جُمع الشمس و القمر) [15] شود، جد پدر من رفت با عیال خود، که مادر جد من باشد، بعد از خوردن آن آب، نزدیکی کرد، نطفه جد من، منعقد شد. جد من از همان آب برای او از بهشت آوردند، خورد، گفتند: برو الان نزدیکی کن، رفت نزدیکی کرد، پدر من به عمل آمد. برای پدر من همان آب بهشتی را آوردند.

لفظ بهشت را می‌گویم، دل من پرواز می‌کند. به والله من غیر از بهشت جای دیگر نمی‌روم. آقای یزدانی با هم برویم، با مزاج من و تو، غیر از آب و هوای بهشت جای دیگر نمی‌سازد.

آن عُمری‌ها هم هرجا آب و هوای آن به مزاج آنان می‌سازد، همان‌جا بروند، هرجا ارباب آنان است همان‌جا تشریف ببرند.

به هر حالت،

از آب بهشتی، که آب حیات است، آبی است که آن آب شعور دارد، آن آب، یک پارچه‌اش حیات است، آن آب، کدورت ندارد، ثقل ندارد، ظلمت ندارد.

فرمود: از آن آب برای پدر من آوردند خورد، با مادر من، حمیده مصفی، نزدیکی کرد، من منعقد شدم.

فرمود: ما چهار ماهه که می‌شویم، ملکی به نام «حیوان»

که آن فرشته، یک پارچه حیات است، در آن فرشته هیچ شائبه ممات نیست،

او در رحم می‌آید و بر بازوی راست ما، با قلم قدرت غیبی این آیه را رسم می‌کند:

(و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا لامبدل لکلماته و هو السمیع العلیم) [16]

این از اختصاصات آن‌ها است.

در یک روایتی از امام جواد7 است که می‌فرماید: ما در رحم مادر خود چهل روزه که می‌شویم، صداهای خارجی را می‌شنویم. و به چهار ماهگی که می‌رسیم، عدد قطرات باران را می‌دانیم و می‌دانیم کدام قطره نافع است و کدام قطره مضر است. درسن چهار ماهگی در رحم مادر.

اصلاً گوهر آنان، جوهر آنان، روح آنان، بدن آنان از سنخ ما نیست. صورتاً شبیه ما هستند. و آن کسی را که خدا می‌خواهد در رأس تربیت و تعلیم امت‌ها و جماعت‌هایی مانند بوعلی‌سیناها و افلاطون‌ها قرار دهد، این‌طور باید باشد. هر بزغاله‌ای را نمی‌آوردند در رأس تربیت قرار بدهند.

اخـــتران پرچم مشکاه دل انور مـــاست دل مـــا مَظهر کل، کل هـمگی مظهر مـا

بـَــرِ ما پیر خرد، طفل دبـــیرستان است فـــلسفی مـــقتبسی از دل دانـــــشور مـا

طفل دبستان بلکه پایین‌تر بگو. هنوز نوآموز است که به دبستان هم نرفته است.

بـَــرِ ما پیر خرد، طفل دبـــیرستان است فـــلسفی مـــقتبسی از دل دانـــــشور مـا

نـــه همین اهل زمین را همه باب الله ایم نـُــه فلک در دورانند بـــــــه گرد ســـر ما

آینه احدیم یکتای بـــی مددیم بـــــیرون ز هر عددیم یکتا و یـک گهریم

اصحاب سر دلیم انـوار لـــــم یزلیم گر مـــا ز آب و گلیم، ز آب و گل دگـــریم

خدایا به حرمت موسی بن جعفر7 قلب ما را از انوار معرفت خودت و معرفت اولیائت روشن فرما.

ما را به ولای محمد و آل او: متولی فرما.

آن بدن مطهری که امروز از عالم غیب به صحنه شهود آمد، در روز بیست و پنجم ماه رجب، دیدند همین بدن را کنار جسر بغداد نهادند.

مردم بیایید، بدن امام رافضیان را ببینید،

ای وای.

تماشاچیان می‌آمدند، تماشا می‌کردند، رؤسای ادارات و دوائر دولتی، مأمور بودند، بیایند بدن را ببینند، در دفتری که آن‌جا بود شهادت و گواهی بدهند که آن بدن صحیح و سالم است، به اجل خودش از دنیا رفته است. یک نامه‌ای را امضاء کنند تا دستگاه حکومتی را از تهمت قتل حضرت برائت بدهند.

یکی از شیعیان آمد نگاه کرد، گفت: آقاجان، حیات و ممات شما یکسان است، من می‌خواهم از شما بپرسم، دلم می‌خواهد خود شما بگوئید، «اشهد انک حی عند ربک مرزوق»، (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون) [17] ،

آقا قربان شما بروم، آیا به اجل خود از دنیا رفتی یا شما را شهید کردند؟

بگویم و اهل علم بنالید،

نوشتند،

صدا بلند شد، «قتلاً قتلاً».

اگر بدن موسی بن جعفر7 درکنار جسر بغداد به شهادت خود گواهی داد، سر بریده امام حسین7 هم در شام بر مظلومیت خود شهادت داد. آن وقتی‌که از بالای نیزه روی زمین افتاد، دیدند صدای او بلند شد،

«انا المظلوم».

بحق مولانا و سیدنا ابالحسن موسی بن جعفر7 و بآبائه الطیبین و ابنائه المعصومین:

یاالله

به حرمت حضرت موسی بن جعفر7 فرج امام عصر7 را تعجیل فرما.

ما را به دیدار و به خدمتگزاری آن بزرگوار موفق بدار.

ما را در ظل لوای آن حضرت، از هر خطا و هر اشتباه و هر خطر و صدمه‌ای حفظ فرما.

قلب ما را به انوار معرفت خودت و اولیاء خود منور فرما.

قلب مطهر امام عصر7 را از ما خشنود بدار.

ما و همه مسلمین را در سایه مبارک او، موفق به تأئیدات غیبی بدار.

مشکلات ما را آسان گردان.

گرفتاری‌های ما را برطرف فرما.

گرفتاران بی‌گناه را خلاص فرما.

مریض‌ها، سیما مریض منظور، لباس عافیت بپوشان.

شر اشرار، ضر کفار، سیما یهود عنود و نصاری جهود را از سر مسلمین دور گردان.

مسلمانان را بر یهود و نصاری، پیروز و مظفر فرما.

رفتگان ما را بیامرز.

دین ما را درسایه امام عصر7 از همه آفات و آهات و بلیات، مصنون و مامون بدار.

سلسله جلیله روحانیت، بر عظمت و تأئیدات آنان بیافزا.

سلسله جلیله طلاب و محصلین علوم دینیه که در این مدرس تشریف فرما هستند، بر تأئیدات و توفیقات آن‌ها بیافزا.

قدم و قدم، قداست آن‌ها را برابر علم و افزون‌تر از علم آن‌ها بفرما.

اولیائی که بچه‌های خود را به این کار وا داشته‌اند، طول عمر مرحمت فرما.

حاضرین مجمع، هر حاجت شرعی دیگری دارند برآور.

خدمات و زحمات قبول درگاه بدار.

بالنبی و آله.